



سری کتاب‌های کمک آموزشی کارشناسی ارشد

جامعه‌شناسی سیاسی

مجموعه علوم سیاسی

مؤلفان:

مصطفی اسماعیلی – غفور ممسنی طاشه کبود

ویراستار علمی: حامد بهاری

اسماعیلی، مصطفی

جامعه‌شناسی سیاسی رشته علوم سیاسی / مصطفی اسماعیلی - غفور محسنی طاشه کبود

مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۴

۳۰۷ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون کارشناسی ارشد علوم سیاسی)

ISBN: 978-600-458-769-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

فارسی - چاپ اول

۱-جامعه‌شناسی سیاسی ۲- آزمون‌ها و تمرین‌ها (عالی) ۳- آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاه‌ها و مدارس عالی - ایران - آزمون‌ها

مصطفی اسماعیلی-غفور محسنی طاشه کبود

ج - عنوان

۱۳۹۲ ج ۲ ۵۴۶۳۲۴ الف / ۲۳۵۳ LB

۳۷۸/۱۶۶۴ رده‌بندی دیویی:

۳۱۷۲۹۲۰ کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: ☒ جامعه‌شناسی سیاسی

مؤلفان: ☒ مصطفی اسماعیلی

غفور محسنی طاشه کبود

ناشر: ☒ مشاوران صعود ماهان

نوبت و تاریخ چاپ: ☒ اول / ۱۴۰۴

تیراژ: ☒ ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ☒ ۴ / ۳۰۰ / ۰۰۰ ریال

شابک: ☒ ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۷۶۹-۳

انتشارات مشاوران صعود ماهان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری،

روبروی قنادی هتل بزرگ تهران، جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۴-۸۸۱۰۰۱۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد و

هرگونه اقتباس و کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابرند؟ (قرآن کریم)

پس از حمد و سپاس و ستایش به درگاه بی‌همتای احدیت و درود بر محمد مصطفی، عالی نمونه بشریت که در تاریخ دور تاریخ، بنا به فرمان نافذ صمدیت از میان مردمی برخاست که خود بودند در پست‌ترین حد توحش و ضلال و بربریت و آنگاه با قوانین شامل خویش هم ایشان را راهبری نمود و رهانید از بدویت و استعانت جوییم از قرآن کریم، کتابی که هست جاودانه و بی‌نقص تا ابدیت.

کتابی که در دست دارید آخرین ویرایش از مجموعه کتب خودآموز مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان است که بر مبنای خلاصه درس و تأکید بر نکات مهم و کلیدی و تنوع پرسش‌های چهار گزینه‌ای جمع‌آوری شده است. در این ویرایش ضمن توجه کامل به آخرین تغییرات در سرفصل‌های تعیین شده جهت آزمون‌های ارشد تلاش گردیده است که مطالب از منابع مختلف معتبر و مورد تأکید طراحان ارشد با ذکر مثال‌های متعدد بصورت پرسش‌های چهار گزینه‌ای با کلید و در صورت لزوم تشریح کامل ارائه گردد تا دانشجویان گرامی را از مراجعه به سایر منابع مشابه بی‌نیاز نماید.

لازم به ذکر است شرکت در آزمون‌های آزمایشی ماهان که در جامعه آماری گسترده و در سطح کشور برگزار می‌گردد می‌تواند محک جدی برای عزیزان دانشجو باشد تا نقاط ضعف احتمالی خود را بیابند و با مرور مجدد مطالب این کتاب، آنها را برطرف سازند که تجربه سال‌های مختلف موکد این مسیر به عنوان مطمئن‌ترین راه برای موفقیت می‌باشد.

لازم به ذکر است از پورتال ماهان به آدرس www.mahanportal.ir می‌توانید خدمات پشتیبانی را دریافت دارید. و نیز بر خود می‌بالیم که همه ساله میزان تطبیق مطالب این کتاب با سؤالات آزمون‌های ارشد- که از شاخصه‌های مهم ارزیابی کیفی این کتاب‌ها می‌باشد- ما را در محضر شما سربلند می‌نماید.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانیم که از همه اساتید بزرگوار و دانشجویان ارجمند از سراسر کشور و حتی خارج از کشور و همه همکاران گرامی که با ارائه نقطه نظرات سازنده خود ما را در پربارتر کردن ویرایش جدید این کتاب یاری نمودند سپاسگزاری نموده و به پاس تلاش‌های بی‌چشمداشت، این کتاب را به محضرشان تقدیم نماییم.

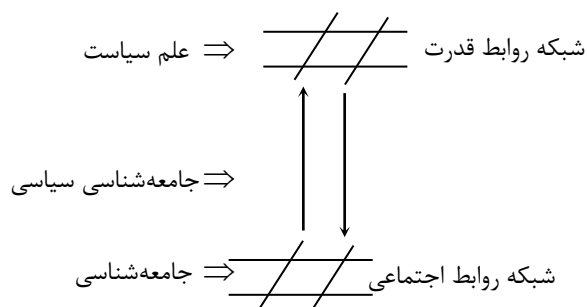
مقدمه مؤلف

جامعه‌شناسی سیاسی یکی از رشته‌های جامعه‌شناسی عمومی است که بر برداشت خاصی از جامعه نیز استوار است. این برداشت از یک گوشه جنبه‌ای ایدئولوژیک پیدا می‌کند و از گوشه‌ی دیگر جنبه‌ای شناخت‌شناسانه. به رغم پیشینه‌ی دیرینه‌ی بینش جامعه‌شناسی سیاسی در فلسفه‌ی سیاسی قدیم، ریشه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی را باید در تحولات فکری قرن نوزدهم یافت.

رابطه‌ی میان دولت و جامعه به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی یکی از مهم‌ترین و شاید حتی بتوان گفت مهم‌ترین موضوع نظریه‌پردازی سیاسی و اجتماعی در طی قرون اخیر بوده است. تأمل درباره‌ی این رابطه با تکوین دولت مدرن آغاز گردید. از دیدگاه فلسفه سیاسی دولت مدرن نوعی قدرت عمومی مستقل از حاکم و اتباع او و واجد اقتدار عالی در کشور تلقی می‌شد. پس از تکوین دولت مدرن دو نوع برداشت درباره‌ی رابطه‌ی آن با جامعه پیدا شد: یکی برداشت فلسفی که محتوای اصلی فلسفه‌ی سیاسی جدید را تشکیل می‌دهد و پرسش اصلی در این برداشت این است که بهترین نوع رابطه‌ی میان دولت و جامعه چیست و یا، میان دولت و جامعه چه رابطه‌ای باید برقرار باشد. برداشت دیگر، برداشت غیرفلسفی یا علمی و جامعه‌شناختی است که زمینه‌ی اصلی تکوین جامعه‌شناسی جدید به شمار می‌رود. پرسش اساسی در این برداشت این است که در واقع چه نوع رابطه‌ای میان دولت و جامعه وجود دارد.

تفاوت اصلی میان جامعه‌شناسی سیاسی، و علم سیاست را باید در تأکیدی جستجو کرد که بر جامعه یا دولت می‌شود. جامعه‌شناسی سیاسی بیشتر نگرشی است از پایین به بالا یعنی اینکه بیشتر تأثیرات جامعه بر سیاست را بررسی می‌کند. حال آنکه علم سیاست بیشتر نگرشی است از بالا به پایین. به این معنا که بیشتر به بررسی ساختار قدرت و فرآیند سیاست و تصمیم‌گیری و تأثیرات آنها بر روابط اجتماعی می‌پردازد.

اگر موضوع علم سیاست را بررسی شبکه‌ی روابط قدرت و موضوع جامعه‌شناسی را بررسی شبکه‌ی روابط اجتماعی بدانیم، موضوع جامعه‌شناسی سیاسی بررسی رابطه‌ی این دو خواهد بود. یعنی بررسی رابطه‌ی شبکه‌ی روابط قدرت با شبکه‌ی روابط اجتماعی.



بزنگاه اصلی جامعه‌شناسی، دولت مدرن است. در واقع نیاز شهروندان به تأمین امنیت فلسفه‌ی وجودی دولت مدرن است. به نظر هابز انسانها در طی فرآیند زندگی خود بر سر دو راهی قرار می‌گیرند که یکی تأمین امنیت و دیگری آزادی است. انسانها وقتی آزادی را به عرصه‌ی عمومی آورند، محدودیت‌هایی به وجود می‌آید که نیاز به وجود یک دولت احساس می‌گردد که هر چند ممکن است آزادی را محدود کند اما امنیت را برقرار می‌سازد.

مصطفی اسماعیلی

و

غفور محسنی طاشه کبود

عنوان	صفحه
فصل اول: جامعه‌شناسی سیاسی مارکس	۷
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل اول	۱۹
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل اول	۲۰
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل اول	۲۲
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل اول	۲۳
فصل دوم: جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر	۲۵
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل دوم	۳۲
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل دوم	۳۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل دوم	۳۴
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل دوم	۳۵
فصل سوم: الیتسیم، پلورالیسم و کورپوراتیسم	۳۷
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل سوم	۴۷
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل سوم	۴۸
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل سوم	۵۰
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل سوم	۵۱
فصل چهارم: عوامل تأثیرگذار بر زندگی سیاسی	۵۵
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل چهارم	۶۶
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل چهارم	۶۷
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل چهارم	۶۸
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل چهارم	۷۰
فصل پنجم: شکاف‌های اجتماعی، نیروهای اجتماعی و زندگی سیاسی	۷۱
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل پنجم	۸۴
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل پنجم	۸۵
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل پنجم	۸۷
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل پنجم	۸۸

فصل ششم: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی	۹۱
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل ششم	۱۰۱
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل ششم	۱۰۲
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل ششم	۱۰۳
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل ششم	۱۰۴
فصل هفتم: انواع رژیم‌های سیاسی	۱۰۵
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل هفتم	۱۱۷
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۱۸
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل هفتم	۱۱۹
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۲۰
فصل هشتم: انواع جامعه‌ی سیاسی	۱۲۳
سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل هشتم	۱۳۳
سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۳۴
پاسخنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل هشتم	۱۳۵
پاسخنامه سوالات کنکور سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۳۶
سوالات چهارگزینه‌ای آزمون سراسری ۸۴-۹۳	۱۴۱
پاسخنامه سوالات چهارگزینه‌ای آزمون سراسری ۸۴-۱۴۰۴	۱۶۷
منابع	۳۰۷

جامعه‌شناسی سیاسی مارکس

عناوین اصلی

- ❖ تعبیر ساختاری از رابطه زیربنا و روبنا
- ❖ طبقات اجتماعی و دولت
- ❖ مجاری پیوند دولت و طبقات اجتماعی
- ❖ نظریه‌های گوناگون درباره ابزارگونگی یا استقلال نسبی دولت سرمایه‌داری مدرن
- ❖ دولت به عنوان عرصه مبارزه طبقاتی
- ❖ تعیین ساختاری طبقات اجتماعی

فصل اول

جامعه‌شناسی سیاسی مارکس

رابطه‌ی دولت و جامعه نخستین بار از دیدگاهی جامعه‌شناسانه به وسیله‌ی کارل مارکس مورد بررسی قرار گرفت. مارکس معتقد بود انسان موجودی انتزاعی نیست که در خارج از جهان منزل کرده باشد بلکه انسان همان جهان اجتماعی، دولت و جامعه است. در صحنه‌ی زندگی سیاسی و تاریخی مجموعه‌ای از انسانها که در روابط ساختاری و عینی معینی با یکدیگر هستند و فعالیت می‌کنند چنین افرادی طبقات اجتماعی را تشکیل می‌دهند. بنابراین موضوع جامعه‌شناسی سیاسی بررسی رابطه‌ی دولت با ساخت طبقات اجتماعی است.

طبقات اجتماعی خود محصول شیوه‌ی تولید هستند. هر دوره‌ای با شیوه‌ی تولید خاص آن دوره سنجیده می‌شود. شیوه‌ی تولید خود مرکب است از نیروهای تولید و روابط تولید. نیروهای تولید خود از سه جزء ترکیب شده است: ابزار تولید یا وسایل فنی، موضوع کار یا زمینه‌ای که انسان این ابزارها را در آن به کار می‌گیرد و سرانجام نیروی کار یا توان بدنی و هوش خود انسانها. بنابراین روابط تولید است که طبقات اجتماعی را بوجود می‌آورد.

از دیدگاه مارکس، پراکسیس یا کار انسان در تاریخ به عنوان ترکیب عین و ذهن مهم‌ترین عامل تعیین کننده و خلاق در جامعه و تاریخ است؛ بدین سان مارکس ذهن‌گرایی هگلی و ماده‌گرایی فویرباخی را مردود می‌شمارد. کار انسان در تاریخ یعنی پراکسیس تولید کننده و سازمان‌دهنده همه اشکال و نهادهای تاریخی و اجتماعی است. جهان نمادها و نموده‌ها بازتاب پراکسیس یا عمل انسان در تاریخ است.

انسان جهان نمادها و اشکال اجتماعی را می‌سازد ولیکن کاملاً نسبت به محصول کار خود آگاه نیست. هرگاه جهان نهادهای اجتماعی بیش از آنکه مقتضی فرآیند تکامل کار در هر مرحله است تداوم یابد، وضعیت شیء گشتگی (Reification) پدید می‌آید. این وضعیت شیء گشتگی به وضعیت از خود بیگانگی انسان از حاصل کار خویش می‌انجامد. جهان کالاها یکی از مظاهر اصلی شیء گشتگی و از خود بیگانگی از کار خویش است.

میان فرآیند پراکسیس تاریخی و جهان شیء گونه و یا به عبارت رایج‌تر، میان نیروها و روابط تولید وقتی تضاد پیش می‌آید که فرآیند پراکسیس تاریخی پیشرفته‌تر باشد در حالیکه جهان متصلب اشیاء و نمادها در مقابل آن پیشرفت مقاومت کند.

حوزه‌ی پراکسیس یا نیروهای تولید $\Leftarrow$ حوزه‌ی حرکت

حوزه‌ی جهان شیء گشته یا روبنا $\Leftarrow$ حوزه‌ی مقاومت

در جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته به نظر مارکس با تسلط بورژوازی جهان یکسره بورژوازی می‌شود اما چنانکه منطق تحول تاریخی حکم می‌کند اگر جهان بورژوازی پایان تاریخ نباشد و امکان زایش جهان دیگری از طریق تغییر و دگرگونی موجود باشد در آن صورت باید طبقه‌ی دیگری به عنوان مغز حرکت پراکسیس تاریخی پوسته‌ی جهان بورژوازی را در هم بشکنند. به نظر مارکس از بین طبقات جامعه‌ی سرمایه‌داری تنها طبقه‌ی پرولتاریاست که می‌تواند تصویر جهان دیگری را بر حسب علایق مادی خود در نظر بیاورد. طبقه‌ی پرولتاریا نیروی خلاق و کارگر عصر سرمایه‌داری است. میان پرولتاریا و طبقات خلاق ادوار گذشته یک تفاوت



اساسی است و آن اینکه طبقات بالنده در شیوه‌های تولید ماقبل سوسیالیستی فاقد وحدت عین و ذهن بودند. در جهان بورژوازی کارگران صنعتی مولدین مادی عینی تولیدکنندگان ارزش اضافی هستند در حالیکه بورژوازی مولد فرهنگ و ایدئولوژی است. در طبقه‌ی پرولتاریا پس از بحران سرمایه‌داری و فروپاشی آن ذهن و عین وحدت می‌یابند. به طور کلی در اندیشه‌ی مارکس زیربنا فرآیند کار و پراکسیس انسان در تاریخ است و روبنا مجموعه‌ی محصولات عینیت‌یافته‌ی کار است.

سخن از وجود نیروهای طبقاتی قبل از مارکس بوده است اما مارکس سه کار انجام داد:

۱- اثبات اینکه وجود طبقات با مراحل توسعه تاریخی پیوند دارد که خود تابعی از تولید است.

۲- نبرد طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا ختم می‌شود.

۳- این دیکتاتوری خود زمینه ساز حذف نبرد طبقاتی است و باعث ایجاد یک جامعه بی‌طبقه می‌گردد.

به عقیده شومپتر شایستگی فردی در درجه اول معیار قشربندی اجتماعی است نه شیوه تولید؛ دگرگونیهای اجتماعی از پایین به بالا جهت گیری شده و دگرگونیهای خانوادگی به دگرگونیهای طبقاتی و دگرگونیهای طبقاتی به دگرگونیهای اجتماعی منجر می‌شود، دگرگونیهای اجتماعی ریشه در دگرگونیهای اجتناب ناپذیر اجزا و عناصر جامعه دارد؛ طبقه خود عنصری قائم با لذات تصور شده است.

به عقیده داهرندورف نبرد طبقاتی مهمترین نوع برخوردهای اجتماعی است و دگرگونیهای عمده اجتماعی ریشه در برخوردهای طبقاتی دارد اما این برخوردها ممکن است ریشه غیرطبقاتی هم داشته باشند و محدود کردن علل نزاعهای اجتماعی به برخورد طبقاتی غیرواقع بینانه است.

تعابیر ساختاری از رابطه‌ی زیربنا و روبنا

(۱) تعبیر تعیین کنندگی یکجانبه

مارکس در «دیباجه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی» استدلال کرد که: انسانها در فرآیند تولید اجتماعی زیست خود ضرورتاً در درون روابطی وارد می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده‌ی آنهاست. این روابط تولیدی متناسب با مرحله‌ی خاصی از فرآیند توسعه‌ی نیروهای تولید مادی است. مجموعه‌ی این روابط ساخت اقتصادی جامعه یعنی بنیاد واقعی را شکل می‌دهند و براساس آنها که اساس واقعی هستند، روبناهای حقوقی و سیاسی پیدا می‌شوند و اشکال خاصی از آگاهی اجتماعی با آنها تطابق می‌یابد.

(۲) تمثیل دیالکتیکی یا تعیین کنندگی دو جانبه

این تعبیر نخستین بار از سوی انگلس مطرح شد. در این تعبیر زیربنا و روبنا مجزا و دارای روابط بیرونی نسبت به یکدیگر تلقی می‌شوند با این تفاوت که روبنا دارای نقش تاریخی فعال و مهمی است. هر چند در آخرین تحلیل زیربنای اقتصادی تعیین کننده است.

(۳) تعیین کنندگی همه جانبه

مارکس در بعضی از موارد به جای زیربنا و روبنا از تمثیل بهره گرفته است. در این نگرش زیربنا و روبنا اجزایی از یک کل واحد به شمار می‌آید گرچه در کل زیربنا اهمیت بیشتری دارد. کلاً در نگرش دوم و سوم فرض بر این است که روبنا نقش فعالی دارد و با این حال زیربنا از نظر تعیین کنندگی دارای اولویت است.

طبقات اجتماعی و دولت

ویژگی اساسی جامعه‌شناسی سیاسی مارکس تجزیه‌ی جامعه به اجزای آن، تشخیص منافع و طبقات عمده موجود در آن، کشف روابط میان آن اجزا و سرانجام کشف رابطه‌ی میان اجزای جامعه و ساخت سیاسی است. به عبارت دیگر بحث از ریشه‌ی اجتماعی توزیع قدرت سیاسی موضوع عمده‌ی این جامعه‌شناسی سیاسی، را تشکیل می‌دهد.

روابط و شکافهای طبقاتی در جامعه از نظر مارکس ذاتاً متضمن تنش و تعارض و منازعه‌اند و اغلب نیز به چنین وضعی می‌انجامد بنابراین موضوع جامعه‌شناسی سیاسی از نظر مارکسیستی به صورتی دقیق‌تر کشف روابط میان ساخت دولت و منازعات اجتماعی و طبقاتی است.

در آثار تاریخی- سیاسی مارکس می‌توان دو تعبیر مختلف از رابطه‌ی میان دولت و طبقات اجتماعی یافت:



(۱) تعبیر ابزار انگارانه (Instrumentalism):

در این تعبیر دولت ابزار سلطه‌ی طبقه‌ی بالا و وسیله‌ی تضمین و تداوم منافع آن تلقی می‌شود.

(۲) تعبیر استقلال نسبی (Relative Autonomy):

در این تعبیر فرض بر این است که دولت و نهادهای آن ممکن است نسبت به زیربنای اقتصادی و طبقه‌ی حاکمه دارای تنوعات تاریخی باشند و قدرت آن را نمی‌توان لزوماً و مستقیماً به منافع و علایق طبقه‌ی بالا محدود دانست.

در تعبیر اول مارکس بر آن است، از آنجا که توزیع امتیازات اجتماعی و اقتصادی جزو ذاتی ساخت قدرت سیاسی است. بنابراین ضرورتاً دولت برخاسته از قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه‌ی مسلط است.

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» چنین آورده‌اند: قوه‌ی اجرایی دولت مدرن تنها کمیته‌ای برای اداره‌ی امور عمومی کل بورژوازی است. دولت منافع طبقه‌ی حاکمه را در قالب اراده‌ی دولتی و قانون، جلوه‌ای عمومی می‌بخشد.

انگلس در «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» می‌گوید: دولت دوست قدرتمندترین و ثروتمندترین طبقه‌ای است که از طریق دولت به طبقه‌ی مسلط سیاسی تبدیل می‌شود.

تعبیر دوم یعنی استقلال نسبی دولت در آثاری چون «نقد فلسفه‌ی هگل» و «هجدهم برومر لوئی بناپارت» یافت می‌شود. در اثر اول مارکس در نقد نظریه‌ی هگل در خصوص دولت و بروکراسی دولتی به عنوان نماینده‌ی «بینش و اراده‌ی کلی» و مجمع کل علایق خصوصی، از بروکراسی دولتی به عنوان انجمن بسته‌ای در درون دولت یاد می‌کند که در آن مصلحت دولت به صورت غایت خصوصی خاصی در می‌آیند. مارکس آنچه را هگل به عنوان «مصلحت مطلقاً عام و کلی دولت» خوانده بود چیزی جز حوزه‌ی «منازعه‌ی حل نشده» نمی‌دانست.

مارکس در کتاب «هجدهم برومر لوئی بناپارت» شیوه‌ی تمرکز قدرت سیاسی در دست قوه‌ی اجرایی به زیان طبقه‌ی مسلط را بررسی می‌کند و از دولت بناپارت به عنوان «زائده‌ای انگل گونه» بر پیکر جامعه مدنی و منبع مستقل عمل سیاسی نام می‌برد.

مجاری پیوند دولت و طبقات اجتماعی

در طی تاریخ تفکر مارکسیستی سه گونه پیوند میان دولت و طبقات عنوان شده است:

(۱) **پیوند شخصی:** یعنی اینکه ماهیت طبقاتی دولت از روی پایگاه اجتماعی اعضای آن شناخته می‌شود. در این دیدگاه استدلال می‌شود که ماهیت طبقاتی دولت را می‌توان از پایگاه اجتماعی هیأت حاکمه در درون نهادهای مختلف حکومتی شناخت زیرا هیأت حاکمه معمولاً از درون طبقه‌ی مسلط در جامعه بر می‌خیزد. انگلس در «شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان» استدلال کرد که دولت «بورژوازی سازمان نیافته به شکل حزب» است.

(۲) **پیوند ساختاری:** به این معنی که ماهیت طبقاتی دولت برحسب محدودیت‌های ساختاری نظام اجتماعی معلوم می‌شود. براساس این استدلال جایگاه دولت در درون هر وجه تولیدی صرف‌نظر از پایگاه اجتماعی هیأت حاکمه که ضامن حمایت آن از منافع طبقه‌ی مسلط در درون آن وجه تولید است. پولانزاس استدلال می‌کرد که رابطه‌ی میان طبقه‌ی بورژوا و دولت رابطه‌ای عینی است. به این معنی که اگر کار ویژه‌ی دولت در صورت بندی اجتماعی مشخصی با منافع طبقه‌ی مسلط در همان صورت‌بندی منطبق باشد، چنین انطباقی ناشی از ماهیت خود نظام است. مشارکت اعضای طبقه‌ی مسلط در دستگاه دولت علت ماهیت طبقاتی دولت نیست بلکه معلول و نتیجه‌ی آن است.

(۳) **پیوند سیاسی:** به این معنی که طبقه‌ی حاکمه در بین نیروهای اجتماعی پر قدرت‌ترین گروه است. این دیدگاه میان دولت و طبقه‌ی مسلط بر توانایی‌ها و منابع و جایگاه استراتژیک آن طبقه به عنوان پر قدرت‌ترین گروه فشار در اعمال نفوذ بر قدرت سیاسی تأکید می‌گذارد. از طریق چنین اعمال نفوذی طبقه‌ی مسلط می‌تواند منافع خصوصی خود را به عنوان منافع ملی قلمداد کند.



نظریه‌های گوناگون درباره‌ی ابزارگونی یا استقلال نسبی دولت سرمایه‌داری مدرن رالف میلیبند (R. Miliband)

وی نظریه‌ی ابزارگونی دولت را در مقابل نظریه‌ی رایج در جامعه‌شناسی سیاسی در غرب یعنی «پلورالیسم» مطرح می‌کند. وی معتقد است که دولت یک شیء نیست و به این معنی وجود خارجی ندارند. تلقی بخشی از دولت- یعنی حکومت- به عنوان دولت موجب آشفتگی در بحث از ماهیت و وجود قدرت دولتی می‌شود. میلیبند با استفاده از آمار و اطلاعات نشان می‌دهد که در جوامع غربی طبقه‌ی مسلطی وجود دارد که وسایل تولید را در مالکیت یا کنترل خود داشته و با مهم‌ترین نهادهای سیاسی جامعه بویژه ارتش، رسانه‌های گروهی و احزاب سیاسی دارای روابط بسیار نیرومندی است.

بوروکراسی دولتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ملزم به تأمین شرایط فعالیت و پیشرفت بخش خصوصی و فرآیندهای بازاری است و همین الزام خصلت طبقاتی دولت را روشن می‌کند. میلیبند با تأکید بر استقلال نسبی دولت از طبقه‌ی مسلط که به نظر او شرط اساسی خدمت به منافع آن طبقه درازمدت است، نظریه‌ی ابزار گوناگونی ساده را نفی می‌کند. به نظر او دولت به منظور حفظ کارایی و اثربخشی سیاسی خود باید خود را از زیر نفوذ مستقیم گروه‌های متعلق به طبقه‌ی مسلط رهایی بخشد.

نیکوس پولانزاس (N. Poulantzas)

از نظر پولانزاس وظیفه‌ی دولت سرمایه‌داری حفظ وحدت طبقه‌ی مسلط است و این مستلزم آن است که دولت نسبت به علایق جزئی و متفرق گروه‌های مختلف طبقه‌ی حاکم دارای استقلال نسبی باشد. در آثار پولانزاس دولت نقش فعال خود را به عنوان عامل انسجام و باز تولید فرماسیون اجتماعی به دست می‌آورد. وی اگرچه از یک سو هرگونه تقلیل‌گرایی اقتصادی را نفی می‌کند اما از سوی دیگر نقش آگاهی و سوژه را نیز در تحلیل طبقات و دولت نادیده می‌گیرد. وی از ایدئولوژی به عنوان یک عمل مادی سخن می‌گوید. از نظر وی دولت در درون ساختها و منازعات طبقاتی جای دارد و تداوم ساختهای زیربنایی را تضمین می‌کند به این ترتیب دولت ساختی منفعل نیست بلکه کار ویژه‌های اساسی ایفا می‌کند. مهم‌ترین کار ویژه‌های دولت عبارتند از:

(۱) موجب سازمان‌یابی و انسجام سیاسی طبقات مسلط می‌گردد و این کار ویژه از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا این طبقات معمولاً به واسطه‌ی رقابت بر سر علایق گذرا دچار اختلاف داخلی تضعیف‌کننده‌ای می‌شوند.

(۲) ساخت دولت موجب تضعیف سازمانی طبقات کارگر می‌گردد و بدین سان تهدید ناشی از تمرکز و سازمان‌یابی آنها نسبت به سلطه‌ی طبقه‌ی مسلط را از میان بر می‌دارد.

(۳) به سازمان‌دهی سیاسی و بسیج ایدئولوژیک طبقات متعلق به وجوه تولید قدیمی مانند خرده بورژوازی و دهقانان می‌پردازد. میزان استقلال نسبی دولت بستگی به روابط میان طبقات و شدت مبارزات طبقاتی دارد و هر چه اختلافات شدت یابد میزان استقلال نسبی دولت نیز افزایش می‌یابد.

به نظر وی دولت تجلی روابط طبقاتی در حوزه سیاسی است و شکل و ماهیت و عملکرد دولت بوسیله‌ی ساخت اقتصادی و روابط طبقاتی تعیین می‌گردد. پولانزاس در آخرین اثر خود «دولت، قدرت، سوسیالیسم» نظرات ساخت‌گرانه خود را تعدیل کرد و بر نقش عمل نیروهای اجتماعی تأکید بیشتری داشت. در این کتاب وی تأثیر مبارزه طبقاتی در صورت‌بندی دولت را بررسی می‌کند: دولت مجموعه‌ای از روابط است که تحت تأثیر مبارزه‌ی طبقاتی شکل می‌گیرد و منازعات طبقاتی در داخل دولت نیز جریان دارد. به طور کلی در آثار پولانزاس دو نظریه وجود دارد: (۱) دولت به عنوان عرصه‌ی سلطه‌ی طبقاتی (۲) دولت به عنوان عرصه‌ی منازعه‌ی طبقاتی.

پولانزاس استدلال می‌کند که دولت جزئی از روابط را در سطح سیاسی باز تولید می‌کند. از این نظر وضع سیاسی طبقه‌ی کارگر یعنی تفرقه و شکاف بین کارگران نتیجه‌ی نحوه عمل ساخت دولت است نه آنکه مقتضای ساخت تولیدی باشد. در حقیقت ساخت تولیدی سرمایه‌داری ذاتاً متمایل به اجتماعی کردن فرآیند تولید و گسترش روابط جمعی در میان کارگران است. بدین سان دولت نقش اساسی را در تفرقه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایفا می‌کند با این حال دولت اساساً باز تولیدکننده است. بدین ترتیب رابطه‌ی ساخت اقتصادی با دولت رابطه‌ی تعیین‌کنندگی است و از درون همین رابطه، رابطه‌ی سلطه‌ی عملی و اعمال قدرت دولت نسبت به طبقات تحت سلطه پدید می‌آید.



به طور کلی پولانزاس در کتاب قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی استدلال می‌کند که در نتیجه‌ی دخالتی که دولت در روند مبارزه‌ی طبقاتی در سطح اقتصادی می‌کند روند مبارزه‌ی طبقاتی در سطح دولت تحت سلطه‌ی طبقه‌ی مسلط قرار می‌گیرد. در اینجا است که مفاهیم اصلی بلوک قدرت و هم‌مونی وارد می‌شود. اجزای طبقه‌ی مسلط در بلوک قدرت ظاهر می‌گردد. کار ویژه‌ی بلوک قدرت ایجاد وحدت میان اجزای طبقه‌ی مسلط و بازسازی طبقه‌ی حاکمه‌ای است که دولت را در دست دارند.

پولانزاس مفهوم هم‌مونی و قدرت سیاسی را از هم تمییز می‌دهد. طبقه یا پاره‌ی طبقه‌ی مستولی در درون بلوک قدرت که به طبقات و خرده طبقات مسلط وحدت می‌بخشد و منافع اقتصادی خود را به عنوان مصالح سیاسی کل بلوک قدرت معرفی می‌کند، ممکن است قدرت دولتی را در دست داشته باشد اما از سوی دیگر ممکن است قدرت دولتی در دست طبقه یا خرده طبقه‌ای غیر هم‌مونی قرار گیرد. از دیدگاه وی به طور کلی دولت گرچه عموماً تحت سلطه‌ی طبقه یا خرده طبقه‌ی واجد هم‌مونی قرار دارد لیکن مستقیماً نماینده‌ی منافع اقتصادی طبقات عضو بلوک قدرت نیست، بلکه تنها نماینده منافع سیاسی آنهاست و به مبارزات سیاسی آنها وحدت و سازمان می‌بخشد. بنابراین دولت طبعاً به عنوان عرصه‌ی سلطه‌ی طبقاتی محصول مبارزه‌ی طبقاتی در درون جامعه‌ی مدنی است مبارزه‌ی طبقاتی دیگر در درون عرصه‌ی دولت صورت نمی‌گیرد.

در کتاب نقیب زاده چنین آورده شده که به عقیده پولانزاس استقلال نسبی دولت نتیجه سه چیز است:

۱- فشار فراکسیون‌ها و اقشار متضادی که بردستگاه دولتی پنجه افکندند.

۲- وحدت قدرت طبقه مسلط منجر به هم‌گونگی در ورای تعارضات

۳- وجود دستگاه ایدئولوژیک دولتی است که قدرت خاصی به دستگاه روبنای سیاسی می‌بخشد.

به عقیده دویچ هم‌گرایی لازمه پیشرفت است (هم‌گرایی «بسبب همگانی» «توسعه ارتباطات» «توسعه اقتصادی»؛ در کتاب نقیب زاده نقطه شروع جامعه‌شناسی سیاسی، قبول این است که سیاست مقوله‌ای اجتماعی است که در لابلای روابط اجتماعی پنهان شده و خارج از آن قابل تصور نیست اما در بشیریه، نقطه عزیمت جامعه‌شناسی شناخت تعارضات و شکاف‌هاست.

اینکه سیاست حوزه مفاهیم است نه منازعه با پدیده‌ای به نام قدرت سیاسی مغایرت ندارد اما با سلطه سیاسی در تضاد است؛ زیرا قدرت سیاسی حاصل جمع قدرت همه افراد اما سلطه سیاسی به معنای تقسیم جامعه به دو گروه حاکم و محکوم است. دو نوع تفسیر از قدرت وجود دارد:

۱- ذاتی: قدرت جوهری است با اشکال ملموس و تظاهرات خاص خود، منجر به قبول دو اصل می‌شود: الف- قدرت، جوهری ثابت و انتزاعی است ب- قدرت چیزی است که بعضی از افراد بر آن دست می‌یابند و مانند شیئی آن را به تملک در می‌آورند.

۲- رابطه‌ای: در چارچوب یک رابطه قابل تصور است (قابل تطبیق با سلطه سیاسی که قدرت قانونی است در انگاره ماکس وبر). برداشت تجربی از قدرت بر پایه مطالعات جامعه‌شناسی خرد از قدرت استوار است و بر شکل‌گیری گروه‌هایی نظارت دارد که روابط قدرت نیز بتدریج در آن ظهور می‌کند؛ چیزهای قابل تامل در این نگرش گروه‌های انسانی خودبخود موجد نوعی تمایزگذاری درونی می‌شوند که فاقد محرک خارجی است، دیگر، این پدیده از هر نوع آزادیخواه یا استبدادی قابل اعتراض و منازعه است. ویژگی‌های قدرت سیاسی:

۱- وجود قدرت سیاسی در اعمال آن است نه در مالکیت آن

۲- قدرت سیاسی در نهایت همگانی است و به عموم تعلق دارد.

۳- قدرت سیاسی دارای اهداف اجتماعی است و در سطح یک جامعه اعمال می‌شود.

۴- قدرت سیاسی قدرتی انحصار طلب و الزام‌آور است.

۵- قدرت سیاسی فراگیر است.

۶- قدرت سیاسی قدرتی نهادینه است.

۷- قدرت سیاسی به نحوی از نوعی مشروعیت برخوردار است.

قدرت فردی شده از یکسو در مقابل قدرت نامشخص یا مجهول که شاخص گروه‌های ابتدایی است و از سوی دیگر در برابر قدرت نهادینه شده که ویژه جوامع پیشرفته است قرار می‌گیرد؛ قدرت نهادینه شده، قدرتی که میزان حدود و نحوه اعمال آن بر اساس قواعد و ضوابطی تعیین شده که مورد قبول مردم یک سرزمین است.



قدرت شخصی شده: نقطه مقابل قدرت نهادینه بامعکوس کردن معادله در قدرت نهادینه؛ به این عبارت قدرت نهادینه اشخاص به اعتبار تصدی مشاغل دولتی است که اعمال قدرت می‌کنند در حالت شخصی شدن قدرت، افراد در ورای نهادها قدرت را بدست می‌گیرند.

سلطه جلوه ملموس اعمال قدرت از طریق مجموعه‌ای از روابط پیچیده است که شامل نظارت اجتماعی، قواعد و الزامات درونی شده و مورد قبول انسان‌ها واقع می‌شود؛ سلطه نیز مانند شورش، خیانت و چیزهایی از این قبیل انحرافی از مسیر عقلایی زندگی سیاسی تلقی می‌شود، در حالی که سیاست حوزه تعقل فاصله گرفتن از طبیعت و خوی حیوانی است.

ریشه سلطه جویی عبارتند از:

۱- غریزی و حیاتی

۲- روانی (۱- احساس ضعف و وابستگی به دیگران ۲- پذیرش هویت شخص متجاوز از طرف مورد تجاوز ۳- من برتر و نماد آقای قدر قدرت و میراث عقده اودیپ)

۳- احتجاجات فلسفی:

الف- کسانی مثل ماکیاول، پاسکال و دیوید هیوم به اتفاقی بودن قدرت معتقدند.

ب- قدرت به عنوان نهادی مقدس و الهی در عقاید سن پل، ژان بدن، بوسوئه دیده می‌شود.

ج- قدرت به عنوان نهادی بشری و عقلایی در عقاید هابز، گروسایوس (رفاه عمومی)، پوفندورف (سله به عنوان رابطه‌ای دوطرفه) ولاک دیده می‌شود.

د- قدرت به عنوان نهادی مطابق با نظم جهانی در عقاید ارسطو و منتسکیو دیده می‌شود.

در مجموع، نظریات فلسفه در مورد قدرت به دو دسته عمده تقسیم می‌شود:

۱- آنهایی که سلطه و قدرت را امری طبیعی و اجتناب ناپذیر تلقی می‌کنند مانند هگل

۲- آنهایی که سلطه و قدرت را امری تصنعی و دلیخواهانه یا اتفاقی تلقی می‌کنند مانند مارکس.

به عقیده ما نه‌ایم ایدئولوژی‌ها را باید در زمان و مکان آنها مورد بررسی قرارداد؛ کار مهم ایدئولوژی در حوزه سیاست توجیه نظم و سلطه سیاسی موجود از طریق القای ارزشها و عقاید حکومتگران به حکومت شوندگان است. از نظر گرامشی سلطه بر جامعه مدنی مهم است که آن هم از طریق فعالیتهای فرهنگی و ایدئولوژیک میسر است. در مورد رژیم فاشیستی بلوک تاریخی دچار بحران شده بود یعنی سلطه هماهنگ بر جامعه مدنی و جامعه سیاسی از طریق دستگاه ایدئولوژیک صورت نگرفته بود که نقش هماهنگی برعهده روشن‌فکران است.

به عقیده آلتوسر نقش دستگاه سرکوبگر دولتی آنی و بلاواسطه است؛ در حالیکه نقش دستگاه ایدئولوژیک دولتی در درازمدت آشکار می‌شود (باید به دولت سرکوبگر دستگاه ایدئولوژیک هم اضافه نمود) و آثار پایدارتری برجای می‌گذارد.

صحنه عملکرد تبلیغات مانند ایدئولوژی جامعه مدنی است اما تفاوت این دو گستردگی، تنوع و عدم انسجام آن می‌باشد. دستگاه اداری حاکمیت دولت را به ژرفای جامعه برده و بر تک تک افراد اعمال می‌کند. کارآمدترین ابزار سلطه، سلطه اداری است، که مانند تارهای عنکبوتی تمام زندگی اجتماعی و فردی را در دست دارد. نوع خالص سلطه قانونی بر راهکارهای اداری و دیوانی استوار است.

سلطه سنتی بدلائل زیر مشروعیست دارد:

۱- چون در قالب سنت صادر می‌شود.

۲- بخشی بدلیل حکمیت شخص رییس است. در سلطه سنتی مردم با باور به تقدس شخصیت او از وی اطاعت می‌کنند، دارنده قدرت در اینجا برپایه قانونی که از پیشینیان به ارث رسیده تعیین می‌شود.

قدرت کارزماتیک آشکارا در برابر سلطه عقلایی یا سنتی قرار می‌گیرد؛ زیرا نه عقل مبنای چنین سلطه‌ای و نه سنت بلکه احساسات و سنت شکنی لازمه چنین قدرتی است؛ کاریزما متوجه درون است تا برون، تا افکار و پدیده‌های جدیدی بوجود آورد؛ برخلاف عقلایی و انقلابی که به سمت خارج جهت گیری شده‌اند.



از نظر آرنت مترادف دانستن قدرت با سلطه و خشونت و تقسیم افراد به مطاع و مطیع و محکوم و حاکم خطای آشکاری است، در واقع انتقاد اساسی که بر و بر وارد است مربوط به انگاره او از سیاست می‌باشد. به عقیده فوکو قدرت بسیار خرد و پراکنده است و در قالب سلطه دولت نمی‌گنجد، فرق عمده نظام سیاسی و دولت در نحوه تحلیل و الگوی مطالعاتی آنهاست.

دولت به عنوان عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی

پولانزاس استدلال می‌کند که دولت در صدد است از طریق مداخله در تعارضات و منازعات جامعه مدنی منافع طبقات مسلط را نمایندگی و پاسداری کند و در نتیجه‌ی این مداخله طبقات تحت سلطه را دچار تفرقه می‌سازد و سرانجام خود را از طریق هژمونی ایدئولوژیک مشروعیت می‌بخشد اما در عین حال و در جریان انجام این کار ویژه مبارزات طبقاتی را به درون خود می‌کشد. استقلال نسبی دولت تنها به این معنی نیست که دولت در شکل دهی منازعات طبقاتی جامعه‌ی مدنی نقش مهمی ایفا می‌کند بلکه معنای دیگر استقلال نسبی و در واقع یکی از تبعات اصلی آن این است که مبارزه‌ی طبقات در درون دولت تداوم می‌یابد. به نظر پولانزاس مشارکت مستقیم و شخصی اعضای طبقات مسلط در دستگاه دولتی، دلیل اساسی وابستگی دولت به آن طبقات نیست. مشارکت علت وابستگی دولت به طبقات مسلط نیست بلکه معلول آن وابستگی است. علت اساسی علتی ساختاری است. به گفته پولانزاس، رابطه‌ی میان طبقه‌ی بورژوا و دولت رابطه‌ی عینی است. این بدان معنی است که اگر کار ویژه‌ی دولت در یک فرمایشون اجتماعی معین با منافع طبقه‌ی مسلط در آن فرمایشون انطباق دارد، علت این انطباق را باید در کل نظام جست، شرکت مستقیم اعضای طبقه‌ی حاکمه در دستگاه دولت نه علت بلکه معلول انطباق ساختاری و عینی است. بعلاوه این معلول اتفاقی و احتمالی است.

تعیین ساختاری طبقات اجتماعی

پولانزاس تعیین ساختاری طبقات اجتماعی را در سرمایه‌داری پیشرفته مورد بررسی قرار داد که مبتنی بر سه فرض اساسی است:

- (۱) طبقات را نمی‌توان خارج از فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی تعریف کرد. به نظر پولانزاس طبقات در عین حال متضمن تعارضات طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی هستند. نمی‌توان گفت که طبقات اول وجود دارند و سپس وارد مبارزه‌ی طبقاتی می‌شوند.
- (۲) طبقات اجتماعی به موقعیت‌های عینی در درون فرآیند تولید اجتماعی کار اشاره دارند. به نظر پولانزاس موقعیت‌های عینی مورد نظر مستقل از اراده‌ی طبقات اجتماعی به عنوان کارگزاران عمل هستند.
- (۳) طبقات نه تنها در سطح اقتصادی بلکه همچنین در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک به طور ساختاری تعیین می‌شوند. به سخن دیگر نه تنها موقعیت عینی اقتصادی کارگزاران اجتماعی نقش عمده‌ای در تعیین و ایجاد آنها دارد بلکه موقعیت کارگزاران در روابط ایدئولوژیک و سیاسی سلطه نیز به همان اندازه مهم است.

کلاوس اوفه (c.offe)

اوفه هم نظریات ساختگرایانه و هم دیدگاه‌های ابزارانگاره را رد کرده است. وی معتقد است که دولت دارای میزان قابل ملاحظه‌ای از استقلال نسبی است و قدرت آن ماهیتاً طبقاتی نیست. بوروکراسی دولتی به صورت میانجی و داوری مستقل در رابطه با مبارزات طبقاتی جاری در فرآیند انباشت سرمایه ظاهر می‌شود. به نظر اوفه سیاست‌هایی که به نفع طبقه‌ی مسلط وضع می‌شوند لزوماً محصول اعمال نفوذ از جانب آن طبقه نیستند حتی منافع طبقه‌ی مسلط در آن دسته از سیاست‌های دولتی به بهترین شکل تأمین می‌گردند که اتخاذ آنها نتیجه‌ی اعمال نفوذ آن طبقه نبوده بلکه محصول فرآیند صوری و رسمی بوروکراسی دولتی می‌باشد. دولت نقشی فعال و اساسی دارد به این معنی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری حمایت از منافع خاصی را گزینش می‌کند که هماهنگ با استثمار ارزش اضافی به وسیله‌ی طبقه‌ی مسلط باشد. چنین گزینشی نه محصول سلطه‌ی ابزاری طبقه‌ی مسلط بر دولت و نه نتیجه‌ی محدودیت‌ها و تنگناهای ساختاری است بلکه دولت به منظور تأمین مصلحت دولتی ضرورتاً شرایطی را در



جامعه‌ی سرمایه‌داری برقرار و تضمین می‌کند که در درجه‌ی اول ساختار قدرت دولتی را بازتولید نماید و از همین روست که منافع مسلط را گزینش می‌کند.

به نظر اوفه دولت مرکب از نهادها و سازمان‌های بوروکراتیک و هنجارهای رسمی و غیررسمی است و بر حوزه‌های عمومی و خصوصی جامعه کنترل دارد. دولت مدعی داشتن اقتدار مشروع و انحصار کاربرد نیروهای اجبار است و از همین رو دارای میزان قابل ملاحظه‌ای استقلال نسبی است.

بوروکراسی دولتی به صورت میانجی و داور مستقلی در رابطه با مبارزات طبقاتی جاری در فرآیند انباشت سرمایه عمل می‌کنند. البته نقش میانجیگری و داوری دولت در منازعات طبقاتی خود متضمن تعارضاتی است و در نتیجه‌ی همین تعارضات است که دولت دچار بحران و بویژه بحران مشروعیت می‌شود. اعمال کار ویژه‌های متعارض بوسیله‌ی دولت منشأ اصلی چنین بحرانی است. به طور کلی از دیدگاه اوفه دولت در جوامع سرمایه‌داری در واکنش به بحران‌های دوری ناشی از تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری یعنی تضاد میان فرآیند اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی وسایل تولید یا استثمار ارزش اضافی توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار تحول می‌یابد.

از دیدگاه اوفه بررسی و رابطه‌ی دولت با طبقه‌ی اجتماعی و شیوه‌ی تضمین و حراست از منافع آن طبقه بوسیله‌ی دولتی که ظاهراً از لحاظ طبقاتی بی‌طرف است، به عنوان مهم‌ترین مسئله در تحلیل ماهیت اجتماعی دولت مطرح می‌شود. اما در عین حال ضرورت بازتولید روابط تولید سرمایه‌دارانه محدودیت‌هایی بر توانایی دولت برای حل بحران وضع می‌کند. به نظر اوفه جامعه‌ی سرمایه‌داری معاصر از چهار بخش تشکیل شده است:

(۱) بخش خصوصی رقابتی، (۲) بخش خصوصی انحصاری، (۳) بخش کارگری، (۴) بخش دولتی
مهم‌ترین ویژگی دولت مدرن درگیری آن در تضادها و تعارضات ناشی از این چهار بخش است. بر طبق استدلال‌های اوفه ماهیت قدرت دولتی به وسیله‌ی دو عامل تعیین می‌گردد:

(۱) چارچوب حقوقی دموکراسی که مکانیسم‌هایی برای دسترسی گروه‌های مختلف به قدرت سیاسی عرضه می‌کند.
(۲) فرآیند عینی انباشت سرمایه که چارچوب و حدود اساسی سیاست‌های دولتی را مشخص می‌کند. اوفه ویژگی‌های دولت مدرن را اینگونه ذکر می‌کند:

(۱) عدم دخالت دولت در فرآیند انباشت

(۲) انجام کار ویژه‌های ضروری برای تداوم انباشت

(۳) وابستگی دولت به انباشت سرمایه و کار ویژه‌ی دولت در استثمار و انکار سه ویژگی بالا

به نظر اوفه دولت مدرن دچار تعارضات اساسی است که نمی‌توان آنها را بوسیله‌ی هیچ گونه شیوه‌ی اداری رفع کرد. مشکل اصلی دولت معاصر ایجاد تعادل میان کار ویژه‌های ضروری آن است.

به نظر وی منطق‌های سه گانه سیاستگذاری دولت مدرن یعنی منطق بروکراتیک عقلایی مبتنی بر تامین کارایی است، منطق تضمین وفاق اجتماعی مبتنی بر اصول دموکراسی است و منطق سیاستگذاری اقتصادی مبتنی بر تضمین منافع مادی است که مانع انجام منظم کارویژه‌های آن می‌گردند.

به نظر اوفه میان سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی سنخیت و تجانس کامل وجود ندارد. لذا دولت اصولاً نمی‌تواند جانشین سازمان اقتصادی شود و فرآیند انباشت سرمایه را رأساً هدایت کند. در عوض دولت به منظور سازش دادن وجوه متعارض خود می‌تواند دو دسته استراتژی به کار گیرد:

(۱) استراتژی یا سیاست توزیعی

(۲) سیاست تولیدی

در استراتژی اول که اساساً سیاسی است، دولت شرایط تداوم انباشت سرمایه را از نظر سیاسی با کاربرد قدرت سیاسی تضمین می‌کند. وضع مالیات، اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی و قانونگذاری ابزارهای عمده‌ی این استراتژی سیاسی است.

استراتژی یا سیاست تولیدی دولت مستلزم دخالت عینی حکومت در فرآیند تولید به منظور حفظ روند انباشت سرمایه است. این استراتژی وقتی اتخاذ می‌شود که طبقه‌ی سرمایه‌دار نتواند شرایط استثمار و انباشت سرمایه را به نحو کامل تأمین کند و در



نتیجه تولید کالایی و انباشت سرمایه دچار نقصان شود. دولت از طریق سیاست‌های تولیدی نقصان و کمبود در سرمایه‌ی متغیر و سرمایه‌ی ثابت را جبران می‌کند و بدین وسیله از نظام بازاری پشتیبانی می‌کند.

در کتاب نقیب‌زاده در مورد نظر نوما رکیست‌ها در مورد هیات حاکمه سه نظر وجود دارد:

۱- جریان اول منکر هرگونه استقلالی برای دولت بوده و آن را محصول ساختار اقتصادی معرفی می‌کند، براین اساس دولت در دست طبقه سرمایه‌دار معرفی می‌شود.

۲- جریان دوم خود را به تحلیل سیستماتیک امریکایی نزدیک کرده و سیاست را چونان موضوعی خاص در نظر می‌گیرد و بر بحران ساختاری سرمایه‌داری به عنوان زمینه ساز مداخلات دولت تاکید می‌کند؛ کلوداوفه، اوکتر در امریکا معرف این دیدگاه هستند و معتقدند دولت در دست یک طبقه خاص است.

۳- جریان سوم مارکسیست ساختارگراست که تحلیل آلتوسر را ملاک قرار می‌دهند، این دیدگاه بیشتر از طرف پولانزاس مطرح شده و دولت استقلال نسبی دارد، براساس نظر پولانزاس دولت در دست فراکسیونهای مختلف طبقه سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسی حزب شامل شرایط اجتماعی شکل‌گیری آن و شامل تحولات اجتماعی درون آن می‌باشد؛ به عقیده دوزوره دوگونه حزب وجود دارد:

احزاب کادر: حق رای محدود به اعیان و اشراف است که انحصار فعالیت سیاسی را در دست داشتند، سازمان آنها بر پایه عدم تمرکز و سازماندهی منعطف استوار است.

احزاب توده‌ای: باعمومی شدن حق رای درهای خود رابه سوی تازه واردان گشودند؛ از نظر رهبری، گرایشات عقیدتی و کمیت با احزاب کادر تفاوت دارند (احزاب سخت توده‌ای و احزاب نرم کادر می‌باشند)

در احزاب مستقیم افراد بطور مستقیم به عضویت آن در می‌آیند مانند کادر، اما در احزاب غیرمستقیم مردم از طریق تشکلهای سندیکایی (توده‌ای) به عضویت آن در می‌آیند. مقوله سخت و نرم مربوط به سازماندهی است.

دو نوع کارویژه احزاب وجود دارد:

آشکار: انتخاباتی و آموزشی - اجتماعی

پنهان: درسه سطح فردی، گروهی و جمعی .

نظام‌های حزبی:

۱- نظام‌های رقابتی؛ دوحزبی اگر در میان احزاب متعدد دوحزب ۷۰٪ آرا را به خود اختصاص دهند دوحزبی هستند و اگر ۹۰٪ آرا را به خود اختصاص دهند، دوحزبی کامل هستند.

چندحزبی‌ها پیش از دوحزب‌ها فعالیت داشتند، عوامل دخیل در آن الف-روحیه تفرقه طلبی ب-رژیم انتخاباتی یک مرحله‌ای با اکثریت نسبی ج- از نظر نزاعهای تاریخی نظام چندحزبی به معنای عدم فیصله این نزاعهاست.

نظام حزب مسلط به وضعیتی از نظام چندحزبی اطلاق می‌شود که در آن مدتی یک حزب به میزان چشمگیری از سایر احزاب سبقت بگیرد.

۲- نظام غیررقابتی یا تک حزبی: نظامی است که در آن یک حزب انحصار فعالیت سیاسی قانونی را به خود اختصاص داده است.



نکات کلیدی فصل اول

- ۱- پراکسیس یا کار انسان در تاریخ به عنوان ترکیب عین و ذهن مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده و خلاق در جامعه و تاریخ است.
- ۲- زیربنا متشکل از نیروها و روابط تولید است.
- ۳- در جامعه‌ی فئودالی دهقانان مولدین مادی یعنی تولیدکنندگان کالا و اشرافیت مولدین معنوی یعنی تولیدکنندگان فرهنگ و ایدئولوژی به شمار می‌آمدند.
- ۴- از نظر مارکس در جهان سرمایه‌داری ابزار تولید خصوصی است و نیروی کار عمومی و این باعث تعارض در نظام سرمایه‌داری می‌گردد.
- ۵- برداشت دیالکتیکی از زیربنا و روبنا نخستین بار به طور صریح به وسیله‌ی انگلس مطرح شد.
- ۶- از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، مارکس از دو دسته از طبقات سخن می‌گفت: یکی طبقات اصلی که دارای نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی هستند و دیگری طبقات فرعی که منافع ایشان در مبارزه‌ی طبقاتی و تحولات سیاسی، اجتماعی خصلت تعیین‌کننده‌ای ندارد.
- ۷- لنین در کتاب «دولت و انقلاب» دولت را به عنوان «ماشین سلطه‌ی یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر» و «ابزار استثمار نیروی کارمزد بگیر به وسیله‌ی سرمایه» توصیف کرد.
- ۸- ملاک تمایز طبقات در اندیشه‌ی مارکس رابطه‌ی آنها با وسایل تولید است.
- ۹- هنگامی که میان قدرت طبقات اجتماعی حالت تعادل پیش می‌آید و طبقه‌ای بر دیگری سلطه ندارد امکان پیدایش دولت مستقل از طبقات پدید می‌آید که به آن دولت استثنایی می‌گویند. مارکس بنابراین دولت استثنایی می‌داند.
- ۱۰- از نظر میلیبند بروکراسی دولتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ملزم به تأمین شرایط فعالیت و پیشرفت بخش خصوصی و فرآیندهای بازاری است و همین الزام خصلت طبقاتی دولت را روشن می‌کند.
- ۱۱- از نظر پولانزاس دولت در درون ساختها و منازعات طبقاتی جای دارد و تداوم ساختهای زیربنایی را تضمین می‌کند بدین ترتیب دولت ساختی منفعل نیست.
- ۱۲- نظریه‌ی اوفه در مورد رابطه‌ی دولت با طبقه‌ی مسلط نه نظریه‌ای ابزارانگاره و نه نظریه‌ای ساخت‌گرایانه است.



سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل اول

- ۱- تأمل در رابطه‌ی دولت و جامعه به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی با تکوین آغاز گردید.
 - (۱) دولت مطلقه
 - (۲) دولت مدرن
 - (۳) دولت تکثرگرا
 - (۴) دولت بنیادگرایستی
- ۲- کدام یک از اندیشمندان زیر نماینده‌ی مکتب علوم فرهنگی آلمان، به عنوان یکی از سرچشمه‌های فکری جامعه‌شناسی سیاسی است؟
 - (۱) ویلهلم دیلتای
 - (۲) آگوست کنت
 - (۳) دیوید ایستون
 - (۴) پولانزاس
- ۳- این نظریه به کدام اندیشمند مارکسیست تعلق دارد؟ «دولت، دوست قدرتمندترین و ثروتمندترین طبقه‌ای است که از طریق دولت به طبقه‌ی مسلط سیاسی تبدیل می‌شود».
 - (۱) مارکس
 - (۲) لنین
 - (۳) افه
 - (۴) انگلس
- ۴- کدام یک از گزاره‌های زیر به تعبیر «استقلال نسبی» از رابطه‌ی دولت و طبقات اجتماعی مربوط می‌شود؟
 - (۱) دولت ابزار سلطه‌ی طبقه‌ی بالا و وسیله‌ی تضمین منافع آن تلقی می‌شود.
 - (۲) دولت دست کم در وجه تولید سرمایه‌داری رو بنایی است که بر بنیاد روابط اقتصادی استوار است.
 - (۳) دولت و نهادهای آن ممکن است نسبت به زیربنای اقتصادی و طبقه‌ی حاکمه دارای تنوعات تاریخی باشند.
 - (۴) قوه‌ی اجرایی دولت مدرن تنها کمیته‌ای برای اداره‌ی امور عمومی کل بورژوازی است.
- ۵- مارکس در کدام یک از آثار زیر از دولت بنیادگرا به عنوان «زائده‌ای انگل‌گونه» بر پیکر جامعه‌ی مدنی و منبع مستقل عمل سیاسی نام می‌برد؟
 - (۱) سرمایه
 - (۲) ارزش اضافی
 - (۳) نقد فلسفه‌ی حق هگل
 - (۴) هجدهم برومر لوئی بنیادگرا
- ۶- در کدام یک از پیوندهای میان دولت و طبقات اجتماعی، ماهیت طبقاتی دولت از روی پایگاه اجتماعی اعضای آن شناخته می‌شود؟
 - (۱) پیوند ساختاری
 - (۲) پیوند سیاسی
 - (۳) پیوند شخصی
 - (۴) پیوند اقتصادی
- ۷- دیدگاه میان دولت و طبقه‌ی مسلط بر توانایی‌ها و منابع و جایگاه استراتژیک آن طبقه به عنوان پرقدرت‌ترین «گروه فشار» در اعمال نفوذ بر قدرت سیاسی تأکید می‌گذارد.
 - (۱) پیوند سیاسی
 - (۲) پیوند شخصی
 - (۳) پیوند اقتصادی
 - (۴) پیوند ساختاری
- ۸- از نظر پولانزاس میان ساخت دولت و ساخت‌های دیگر در درون صورت‌بندی اجتماعی چه روابطی جود دارد؟
 - (۱) روابط ساختاری
 - (۲) روابط عینی
 - (۳) روابط اقتصادی
 - (۴) روابط ذهنی
- ۹- نظریه‌ی اولیه‌ی پولانزاس در کتاب «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» نظریه‌ای است که به موجب آن دولت در درون ساخت‌های طبقاتی قرار دارد و تداوم آنها را تضمین می‌کند.
 - (۱) ابزاری
 - (۲) ساختگرایانه
 - (۳) کارگزارانه
 - (۴) گزینه‌های ۱ و ۳
- ۱۰- کدام یک از موارد زیر جزو بخش‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری از نظر افه نیست؟
 - (۱) بخش عمومی رقابتی
 - (۲) بخش خصوصی انحصاری
 - (۳) بخش کارگری
 - (۴) بخش دولتی



سوالات سراسری و آزاد فصل اول

۱- کدام یک از نظرات مخالف نظرات مارکس پیرامون تأثیر نهاد اقتصادی بر سیاست می‌باشد؟

- (۱) روابط تولید نسبت به دیگر روابط اجتماعی نقش زیربنایی دارد.
 - (۲) نهادهای اقتصادی، تعیین‌کننده و بوجود آورنده نهادهای خاص اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و خانوادگی است.
 - (۳) نیروهای تولید نسبت به روابط تولید و در نتیجه دیگر نهادهای اجتماعی و سیاسی دارای نقش زیربنایی است.
 - (۴) یک نظام تولید واحد می‌تواند نهادهای مختلف خانوادگی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی را بوجود آورد.
- ۲- کدام نویسنده مدعی است که دولت به نیابت از جانب طبقه‌ی حاکمه عمل می‌کند نه به دستور آن؟

- (۱) پولانزاس (۲) میلیبند (۳) گرامشی (۴) لنین

۳- از نظر مارکس، وجود رژیم‌های متفاوت در نظام تولید واحد چگونه توضیح داده می‌شود؟

- (۱) ارتباطی بین نظام تولیدی اقتصادی و رژیم سیاسی وجود ندارد.
- (۲) برخی از نظام‌های تولیدی امکان بوجود آوردن رژیم‌های متعدد سیاسی را دارند.
- (۳) تنوع رژیم‌ها خود نشان دهنده‌ی تنوع در درون نظام تولیدی و رژیم مالکیت است.
- (۴) هر نوع نظام تولید رژیم واحد سیاسی را ایجاد می‌کند.

۴- در دیدگاه مارکسیستی کدام یک از پیوندهای زیر مجاری پیوند میان دولت و طبقات می‌باشند؟

- (۱) سیاسی - اقتصادی - اجتماعی (۲) ساختاری - سیاسی - اقتصادی
- (۳) شخصی - ساختاری - سیاسی (۴) شخصی - ابزاری - اقتصادی

۵- به نظر مارکس «قوه‌ی اجرایی دولت مدرن تنها کمیته‌ای برای اداره‌ی امور عمومی کل بورژوازی است» این تعبیر را

چه می‌نامد؟

- (۱) استقلال نسبی (۲) ابزارانگاران (۳) بورژوازی (۴) ساخت‌گرایانه

۶- کدام یک از مارکسیست‌های معاصر معتقد به وجود رابطه‌ی شخصی میان دولت و طبقات اجتماعی است؟

- (۱) میلیبند (۲) پولانزاس (۳) اوفه (۴) آلتوسر

۷- مارکس وضعیتی که در آن کار انسان در فرآیند تکاملی‌اش بیشتر از حد معمول پابرجا می‌ماند را چه می‌نامد؟

- (۱) از خود بیگانگی (۲) پراکسیس (۳) شیء گشتگی (۴) دترمینیسم اقتصادی

۸- کدام یک از مارکسیست‌های معاصر، تعبیر ابزارانگاران دولت را تأیید می‌کند؟

- (۱) گرامشی (۲) اوفه (۳) پولانزاس (۴) میلیبند

۹- از چهار بنیانگذار جامعه‌ی بسته به نظر کارل پوپر کدام یک دارای نظریات ابطال‌پذیر بود؟

- (۱) افلاطون (۲) ارسطو (۳) مارکس (۴) هگل

۱۰- از نظر مارکس نیروی محرکه تاریخ کدام است؟

- (۱) بخش عمومی رقابتی (۲) بخش خصوصی انحصاری (۳) بخش کارگری (۴) بخش دولتی

۱۱- زیربنا بودن شیوه و روابط تولید نسبت به فرهنگ و رفتار سیاسی از نظر مارکسیسم ناشی از کدام اصل است؟

- (۱) اصالت کار (۲) اصالت اندیشه (۳) اصالت مالکیت (۴) اصالت سیاست

۱۲- کدام مفهوم حلقه‌ی واسط میان ماتریالیسم تاریخی مارکس و جامعه‌شناسی مارکسیستی را تشکیل می‌دهد؟

- (۱) مفهوم پراکسیس (۲) مفهوم طبقات اجتماعی (۳) مفهوم از خودبیگانگی (۴) مفهوم زیربنا- روبنا

۱۳- از نظر مارکس کدام یک از طبقات زیر مولد محصولات عینی و ذهنی جامعه محسوب می‌گردند؟

- (۱) اشراف (۲) دهقانان (۳) سرمایه‌داران (۴) کارگران



۱۴- کدام یک از اندیشمندان زیر قائل به پیوند ساختاری بین دولت و طبقات می‌باشند؟

(۱) وبر (۲) اوفه (۳) میلیند (۴) پولانزاس

۱۵- رابطه‌ی بین دولت و طبقه‌ی مسلط از نظر ساختاری است.

(۱) وبر (۲) مارکس (۳) اوفه (۴) پولانزاس

پاسفنامه سوالات چهار گزینه‌ای تألیفی فصل اول

۱- گزینه ۲ صحیح است.

رابطه‌ی میان دولت و جامعه به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی، یکی از مهم‌ترین و شاید بتوان گفت مهم‌ترین موضوع نظریه‌پردازی سیاسی و اجتماعی در طی قرون اخیر بوده است. تأمل درباره‌ی این رابطه با تکوین دولت مدرن آغاز گردید.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۱۸

۲- گزینه ۱ صحیح است.

از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سومین سرچشمه‌ی فکری جامعه‌شناسی سیاسی را باید در مکتب علوم فرهنگی آلمان جستجو کرد. به نظر ویلهلم دیلتای و فریدریش ریکرت که از مهم‌ترین نمایندگان این مکتب بودند علوم اجتماعی و علوم طبیعی به اعتبار ماهیت موضوع دوگانه‌اند.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۶

۳- گزینه ۴ صحیح است.

انگلس در کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» به چنین نظریه‌ای اعتقاد دارد.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۹

۴- گزینه ۳ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۹

۵- گزینه ۴ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۰

۶- گزینه ۳ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۱

۷- گزینه ۱ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۳

۸- گزینه ۲ صحیح است.

از نظر پولانزاس رابطه‌ی میان دولت و طبقه‌ی مسلط صرفاً رابطه‌ی شخصی، ایدئولوژیک و یا اقتصادی نیست بلکه میان ساخت دولت و ساختهای دیگر در درون صورت‌بندی اجتماعی، روابط عینی وجود دارد.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۶

۹- گزینه ۲ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۷

۱۰- گزینه ۱ صحیح است.

به نظر اوفه جامعه‌ی سرمایه‌داری معاصر از چهار بخش تشکیل شده است: (۱) بخش خصوصی رقابتی (۲) بخش خصوصی انحصاری (۳) بخش کارگری (۴) بخش دولتی

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۱۸



پاسفنامه سوالات سراسری و آزاد فصل اول

۱- گزینه ۴ صحیح است.

این عقیده که یک نظام تولیدی واحد می‌تواند نهادهای مختلف خانوادگی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی را بوجود آورد درست بر عکس نظریه‌ی مارکس بود که می‌گفت نهادهای اقتصادی تعیین کننده و بوجود آورنده‌ی نهادهای خاص اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و خانوادگی است.

منبع: پروفیسور دوورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ۱۳۶

۲- گزینه ۲ صحیح است.

میلیبند با تفکیک مفاهیم حکومت کردن به معنی اتخاذ تصمیمات روزمره و سلطه به معنی اعمال کنترل اساسی و نهایی استدلال می‌کند که طبقه‌ی مسلط اغلب در حکومت دخالتی ندارد و اعضای حکومت تنها از این طبقه نیستند بلکه پایگاه اجتماعی آنها بیشتر طبقات متوسط جدید است با این حال دولت اساساً به نیابت از جانب منافع طبقه‌ی مستقل عمل می‌کند.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۴

۳- گزینه ۳ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۴-۳۰

۴- گزینه ۳ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۱

۵- گزینه ۲ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۹

۶- گزینه ۱ صحیح است.

میلیبند به عنوان یکی از مارکسیست‌های معاصر معتقد به وجود رابطه‌ی شخصی میان دولت و طبقات اجتماعی می‌باشد. به نظر او می‌توان ماهیت دولت در جامعه‌ی سرمایه‌داری را از طریق بررسی روابط شخصی میان دولت و طبقات اجتماعی و یا از طریق کشف پایگاه اجتماعی هیأت حاکمه معین کرد.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۴

۷- گزینه ۳ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۱

۸- گزینه ۴ صحیح است.

میلیبند در کتاب عمده‌ی خود «دولت در جامعه‌ی سرمایه‌داری» در پی ارزیابی قوت نظریه‌ی ابزارگرایی دولت در مقابل نظریه‌ی رایج در جامعه‌شناسی سیاسی در غرب یعنی پلورالیسم برآمد. وی در مقابل این نظر که دولت در میان منافع و علایق اجتماعی گوناگون جامعه‌ی مدنی داور بی‌طرف است، معتقد است که در جوامع غربی طبقه مسلطی وجود دارد که وسایل تولید را در کنترل خود دارد.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۶

۹- گزینه ۳ صحیح است.

از میان چهار بنیانگذار جامعه‌ی بسته کارل پوپر یعنی افلاطون، ارسطو، مارکس و هگل او معتقد است که کارل مارکس دارای نظریات اشکال‌پذیر بود.

منبع: دکتر بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه کاری).

۱۰- گزینه ۴ صحیح است.

به موجب جامعه‌شناسی مارکس تغییر در روابط تولیدی و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اشکال آگاهی محصول عمل و مبارزه‌ی طبقاتی است از این رو زندگی سیاسی بازتاب کشمکش‌های طبقات اجتماعی است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۸

۱۱- گزینه ۱ صحیح است.

از نظر مارکس کار یا پراکسیس نیروهای اجتماعی سازنده تعیین کننده کل اشکال و نهادها و ساخت‌های اجتماعی است. ساخت‌ها تنها عینیت‌یافتگی یا تجسم عمل نیروهای اجتماعی هستند. عامل حرکت در تاریخ در کل روابط و اشکال تولیدی و اجتماعی، عمل نیروهای جامعه یا طبقات است.

۱۲- گزینه ۲ صحیح است.

ویژگی اساسی جامعه‌شناسی مارکس تجزیه جامعه به اجزای آن، تشخیص منافع و طبقات عمده موجود در آن، کشف روابط میان آن اجزا و سرانجام کشف رابطه میان اجزای جامعه و ساخت سیاسی است. مارکس مالکیت و نوع آن و نیز میزان آزادی شخصی را معیار دسته‌بندی طبقات اجتماعی می‌داند.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۷-۳۹

۱۳- گزینه ۴ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۲

۱۴- گزینه ۴ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۶-۴۷

۱۵- گزینه ۴ صحیح است.

منبع: دکتر بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۴۷

فصل دوم

جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر

عناوین اصلی

❖ نقدهای ماکس وبر بر جامعه‌شناسی سیاسی

کارل مارکس

❖ الگوی خاص جامعه‌شناسی سیاسی وبر

فصل دوم

جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر

ماکس وبر معتقد بود که دولت مدرن زائده و بازتاب صرف و ساده‌ی فعالیت طبقات اجتماعی نیست بلکه برای شناخت آن باید فرآیندهای گسترده‌تری را در نظر گرفت. به نظر وی دولت مدرن مانند هر حوزه‌ی دیگری از نظام اجتماعی دارای مسیر تحول و دینامیسم مستقل درونی خاص خویش است و بنابراین نمی‌توان هیچ حوزه‌ای از زندگی اجتماعی را صرفاً بازتاب و پرتو حوزه‌ی دیگری دانست. به عبارت دیگر ماکس وبر بر انفصال نسبی حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی تأکید می‌کرد و بر آن بود که میان آنها رابطه‌ی انتخابی وجود دارد به این معنی که هر ساخت به نحوی تقریباً اتفاقی ویژگی‌های مناسب را از ساخت دیگر انتخاب می‌کند.

از نظر وبر تحولات اجتماعی اگر بخواهد شکل بگیرد با عقاید و علایق انسان‌ها رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. بی‌شک وبر از یک سو ساخت اجتماعی شامل طبقات و گروه‌ها و شئون اجتماعی و از سوی دیگر ساخت دولت مدرن شامل ویژگی‌های بوروکراسی مدرن و نوع سلطه و مشروعیت آن را تحلیل می‌کند.

وبر در توصیف بوروکراسی مدرن و خصلت انتزاعی آن نسبت به علایق جامعه و اقتصاد، استدلال می‌کند که فقدان عوامل کنترل‌کننده بوروکراسی دولتی ممکن است دستخوش منافع و علایق خصوصی سرمایه‌داران و زمینداران گردد چنان که گویی اصولاً نباید بوروکراسی دولتی تحت تأثیر علایق جامعه‌ی مدنی قرار گیرد بنابراین ظاهراً در شرایط عادی از آنها استقلال دارد. به نظر وبر رابطه‌ی نزدیکی میان دولت و ساختن قدرت یا روابط طبقاتی وجود ندارد و به علاوه دولت مدرن حاصل پیدایش یا روبنای سرمایه‌داری نیست بلکه خود در پیدایش آن تأثیر اساسی داشته است. لیکن انکار این رابطه بدان معنی نیست که میان قدرت سیاسی و دولت به طور کلی با ساخت جامعه و سنت‌ها و شئون اجتماعی و جنبش‌های عقیدتی و فکری رابطه‌ای وجود ندارد بلکه چنین رابطه‌ای در عمیق‌ترین شکل آن قابل تشخیص است.

نقدهای ماکس وبر بر جامعه‌شناسی سیاسی کارل مارکس

(۱) اولین نقد وبر نسبت به مارکس در مورد تک بعدی بودن دیدگاه وی می‌باشد. وبر معتقد بود که مارکس دیدگاه‌های خود را تک بعدی مطرح کرده است در حالیکه پدیده‌های اجتماعی چند بعدی هستند. در حوزه‌ی اجتماع و سیاست پدیده‌ی تک بعدی نداریم.

(۲) دومین انتقاد وبر به دیدگاه اثباتی مارکس مربوط می‌شود. وبر بر این باور بود که نگرش اثباتی برای مطالعه‌ی رفتار انسانی مناسب نیست چرا که در این صورت ما پدیده‌های اجتماعی را مانند پدیده‌های طبیعی مورد بررسی قرار خواهیم داد. در مقابل، وبر به جای نگرش اثباتی به نگرش تفسیری یا تفهیمی روی می‌آورد. یعنی حرکت همراه موضوع به صورت همدلانه: یعنی قرار دادن خود به جای دیگری. وبر معتقد بود که بازیگر باید بتواند لایه‌های پیرامونی معانی را در پدیده‌های اجتماعی به کناری زده و از طریق تحلیل آنها به انگیزه‌های واقعی نزدیک شود:

برداشت‌ها (تصاویر) سیاست‌های عملی (اهداف اعلامی) (اهداف پنهان)

۳) انتقاد دیگر وبر نسبت به مارکس مربوط به مالکیت ابزارهای اقتصادی است. وبر معتقد بود مالکیت مهم است اما در ابزارهای اقتصادی خلاصه نمی‌شود چرا که منابع دیگری هم داریم:

منابع
 اقتصاد (منابع تولید)
 اجتماع (منزلت)
 سیاست (قدرت)

از نگاه وبر طبقه به معنای اقتصادی فقط وجود ندارد پس طبقه از نظر اقتصادی صرف توصیف نمی‌شود بلکه با شاخص‌های مختلفی تعیین می‌شوند.

لایه‌های طبقاتی
 اقتصادی
 اجتماعی
 سیاسی

وبر تاریخ را برخلاف مارکس از نظر سیاسی و اداری تقسیم‌بندی می‌کرد مثلاً فئودالیسم عبارت بود از مالکیت خصوصی بر وسایل خشونت نظامی و مالکیت گروهی بر وسایل اداره‌ی جامعه.

وبر دولت را به عنوان «انحصار کاربرد مشروع زور در یک سرزمین معین» تعریف می‌کند و برحسب سرزمین دولتها را به دولتهای بری، بحری و کوهستانی تقسیم می‌کند. نوع سرزمین ظاهراً از نظر وبر تعیین کننده است. زیرا دولتهای ساحلی یا بحری زمینه‌ی مساعدی برای رشد دموکراسی، تجارت و ایجاد امپراتوری بوجود می‌آورند حال آنکه دولتهای بری مثل روسیه بیشتر زمینه‌ی مساعدی برای گسترش دستگاه بوروکراسی مرکزی فراهم می‌کنند.

یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی جامعه‌شناسی وبر آن است که وی میان قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی تمیز قایل می‌شود و آن دو را دو مقوله‌ی جداگانه می‌داند. وبر در نقد مارکسیسم بر آن بود که باید میان آنچه دقیقاً اقتصادی است و آنچه به موجب عوامل اقتصادی تعیین شده است و آنچه صرفاً ربطی به اقتصاد دارد، تمیز قایل شد.

یکی از نقاط مشترک اندیشه‌های وبر با مارکس در این است که وی نیز می‌کوشد میان پدیده‌های مربوط به حوزه‌ی آگاهی و اندیشه با علایق و منافع اقتصادی و سیاسی رابطه‌ای به دست آورد. وبر در واقع برای ایدئولوژی و توجیهات نظری ارزشی قائل نبود. به گمان او ایدئولوژی‌ها در واقع امر، سرپوشی برای منافع مادی هستند. از جمله ایدئولوژی پرولتاریایی به نظر او بازتاب منافع روشن‌فکران و سیاستمداران و پیشروان انقلابی بود.

شباهت اساسی دیگر با اندیشه‌ی مارکس را باید در کوشش وبر برای درک روابط میان حوزه‌های نهادی جامعه یافت. به نظر وبر نهادهای نظامی، مذهبی، سیاسی و حقوقی به شیوه‌های گوناگون از حیث کارکردی با نظم اقتصادی جامعه پیوند دارند. با این تفاوت اساسی که به نظر مارکس اقتصاد سرمایه‌داری اساساً غیرعقلانی است. زیرا این نظام دچار تضادی است میان پیشرفتهای عقلانی نیروهای تولید و موانعی که نظام حقوقی سرمایه‌داری بر سر راه آنها ایجاد می‌کند. اما از دیدگاه وبر نهادهای سرمایه‌داری مدرن عین عقلانیت هستند. سرمایه‌داری همانند بوروکراسی دولتی مبتنی بر انضباط محاسبه و دقت است و به شیوه‌ای عقلانی اداره می‌شود.

به نظر وبر بوروکراسی و سوسیالیسم هر دو به بردگی انسان مدرن می‌انجامند. اما به گمان او دست کم در کوتاه مدت آنچه در حال تحقق است نه دیکتاتوری پرولتاریا بلکه دیکتاتوری بوروکراتهاست.

یکی از مباحث عمده‌ی وبر در زمینه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی درباره‌ی رابطه‌ای میان اندیشه‌ها و منافع اجتماعی است. وبر اندیشه‌ها را صرفاً بازتاب علایق و منافع اجتماعی و اقتصادی نمی‌داند. به نظر وی میان اندیشه‌ها و منافع اجتماعی رابطه‌ای انتخابی وجود دارد نه رابطه‌ی بازتاب و انعکاس.



الگوی خاص جامعه‌شناسی سیاسی وبر

میان اجزای مختلف اندیشه‌ی وبر در زمینه‌ی تاریخ و جامعه و سیاست رابطه‌ای درونی و منطقی وجود دارد که الگوی جامعه‌شناسی سیاسی او را تشکیل می‌دهد.

تاریخ	جهان عوامل غیرعقلانی عواطف، تضاد، تعارض ارزشها	جهان عقلانی بوروکراسی، سرمایه‌داری
جامعه	کنش‌های سنتی کنش‌های عاطفی	کنش‌های عقلانی هدفمند
	کنش عقلانی مبتنی بر ارزش	
سیاست	سیاست سنتی کاریزما و سیاست کاریزمایی	سیاست و سلطه‌ی بوروکراتیک قانون و عقلایی

روند عقلانی شدن جامعه عام‌ترین مفهوم در اندیشه‌ی وبر است. به نظر او جهان همواره در فرآیند عقلانی شدن پیش می‌رود. مفهوم عقلانیت در دیدگاه وبر به معنی گسترش عقلانیت نهادی یا ابزاری در حوزه‌ی زندگی خارجی یا اجتماعی است و پدیده‌هایی چون گسترش پیچیدگی نظام اجتماعی، گسترش سازمان یافتگی، انضباط‌پذیر شدن و قابلیت پیش‌بینی و کنترل زندگی، تسلط انسان بر محیط از طریق گسترش علایق ابزاری انسان نسبت به طبیعت، از میان رفتن قدرت نیروهای اسرار آمیز و غیر عقلانی در زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد. به نظر وبر تنها حوزه‌های خاصی از زندگی بویژه حوزه‌ی اقتصادی، بوروکراسی و علم، عقلانی می‌شوند اما صرف‌نظر از اینها حوزه‌های دیگر زندگی انسان عمدتاً غیرعقلانی هستند و یا به سخن دیگر انضباط‌ناپذیر و پیش‌بینی ناپذیرند.

وبر چهار نوع مثال کنش اجتماعی را بررسی می‌کند که عبارتند از:

کنش عقلانی هدفمند، کنش عقلانی مبتنی بر ارزش، کنش سنتی و کنش عاطفی.

کنش عقلانی هدفمند براساس محاسبه‌ی رابطه‌ی میان وسیله و هدف صورت می‌گیرد. در این نوع کنش که در زندگی اقتصادی نمونه‌ی بارزی پیدا می‌کند بازیگر اجتماعی هم ممکن است وسایل رسیدن به هدف را به اقتضای تسهیل کار خود تغییر دهد و هم با توجه به مقتضیات و امکان کسب وسایل لازم در هدف تجدید نظر کند.

در کنش عقلانی مبتنی بر ارزش که عمدتاً در حوزه‌ی دین و اخلاق نمودار می‌شود، ممکن است در وسایل تجدید نظر شود لیکن در اهداف که مبتنی بر اصول و ارزشهاست چنین تجدید نظری ممکن نیست.

کنش سنتی روی هم رفته کنشی مکانیکی است و محاسبه‌ی وسیله و هدف در آن متصور نیست. این کنش براساس تقلید محض و اطاعت ناخودآگاهانه از رسوم و سنن مستقر انجام می‌شود.

کنش عاطفی و احساسی نیز کنشی غیر عقلانی است و بدون محاسبه‌ی هدف و وسیله صورت می‌گیرد. زندگی عاطفی و احساسی انسان در حیطه‌ی انضباط ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی است.

وبر از سه نوع مثال سلطه یا سیاست نام می‌برد که عبارتند از:

(۱) سیاست و سلطه‌ی سنتی

سلطه‌ی سنتی مبتنی بر سنت‌هایی است که از جانب حاکم و اتباع مورد اطاعت قرار می‌گیرد. مبنای اجتماعی سلطه‌ی سنتی کنش سنتی است که به موجب آن رابطه‌ی سلطه امری از پیش داده شده تلقی می‌گردد. ما سلطه‌ای را سنتی می‌نامیم که مشروعیت آن بر ویژگی مقدس قدرت رئیسی استوار باشد که قدرت از ازل به او به ارث رسیده است. سلطه در اینجا بر پایه‌ی احترام استوار است. حاکم نمی‌تواند یکسره سنت‌های اساسی حکومت را نادیده بگیرد و یا زیر پا بگذارد و هر چند در نوع سیاست سنتی هم مجال شخصی شدن حکومت وجود دارد از این لحاظ دستگاه دیوانی حکومت سنتی اغلب متشکل از وابستگان، خویشاوندان و خدمتگزاران مشخص حاکم است. در نظر وبر برجسته‌ترین نمونه‌ی سیاست و سلطه‌ی سنتی پاتریمونیالیسم است که در آن ویژگی‌های نامبرده به شکل کامل آشکار می‌گردد.

۲) سیاست و سلطه‌ی بوروکراتیک

از نظر وبر مهم‌ترین مظهر و فرآیند عقلانی شدن در تاریخ غرب پیدایش بوروکراسی عقلایی بوده است که به دیگر بخشهای جهان نیز سرایت کرده است. در سلطه و سیاست بوروکراتیک و عقلانی رابطه‌ی حکم و اطاعت غیرشخصی است. حکم و اطاعت نه براساس سنن قدیمی و نه بر پایه‌ی ویژگی‌های خاص شخصی قرار دارد بلکه مبتنی بر هنجارهای قانونی یعنی تفکیک وظایف است.

سلطه‌ی بوروکراتیک و قانونی بر پایه‌ی مفاهیم معتبر زیر استوار است:

(الف) از نظر عقلی امکان اینکه هر قانونی از طریق پیمان یا اعطا برقرار گردد، وجود دارد. این قانون ممکن است در جهت عقلانیت معطوف به هدف یا عقلانیت معطوف به ارزش یا هر دو قرار داشته باشد.

(ب) هر قانونی در ماهیت خود مجموعه‌ای از قواعد انتزاعی است که با هدف قبلی تدوین شده است.

(ج) در نتیجه دارندگان قدرت قانونی تابع نظم غیر شخصی هستند.

(د) به این ترتیب کسی که اطاعت می‌کند مثل این است که به عنوان عضوی از جمع، از قانونی که جوهر نظم جمع محسوب می‌شود، اطاعت می‌کند.

(و) به همین ترتیب کسانی که اطاعت می‌کنند از شخص صاحب قدرت اطاعت نمی‌کنند بلکه از قواعد غیر شخصی اطاعت می‌کنند.

۳) سیاست و سلطه‌ی کاریزمایی

این نوع سلطه بر تسلیم غیرمعمول مردم در برابر شخصیت مقدس و فضیلت قهرمانی یا ارزش‌های استثنایی یک شخص و فرامین او استوار است. مقصود ما از کاریزم ویژگی فوق‌العاده شخصیتی است که به گونه‌ای خارق‌العاده در چهره‌ی پیامبران، حکما، داوران آشکار می‌شود و به آن حالتی فوق طبیعی و فوق بشری می‌بخشد.

نیروی کاریزما نخست زندگی روحی فرد را دچار دگرگونی می‌سازد و سپس در نهادهای اجتماعی تحول ایجاد می‌کند. کاریزما در متن تاریخ غیرعقلانی زندگی انسان پدید می‌آید و اساساً برخاسته از نیاز دایمی انسان به تعریف زندگی خویش و واقعیت جهان و جامعه است.

قدرت کاریزماتیک آشکارا در برابر سلطه‌ی عقلایی یا سنتی قرار می‌گیرد، زیرا نه عقل مبنای چنین سلطه‌ای است و نه سنت، بلکه احساسات و سنت‌شکنی لازمه‌ی چنین قدرتی است. دستگاه اداری قدرت کاریزماتیک هم متفاوت است زیرا این دستگاه حالت انقلابی داشته و درصدد امحای گذشته است.